

166

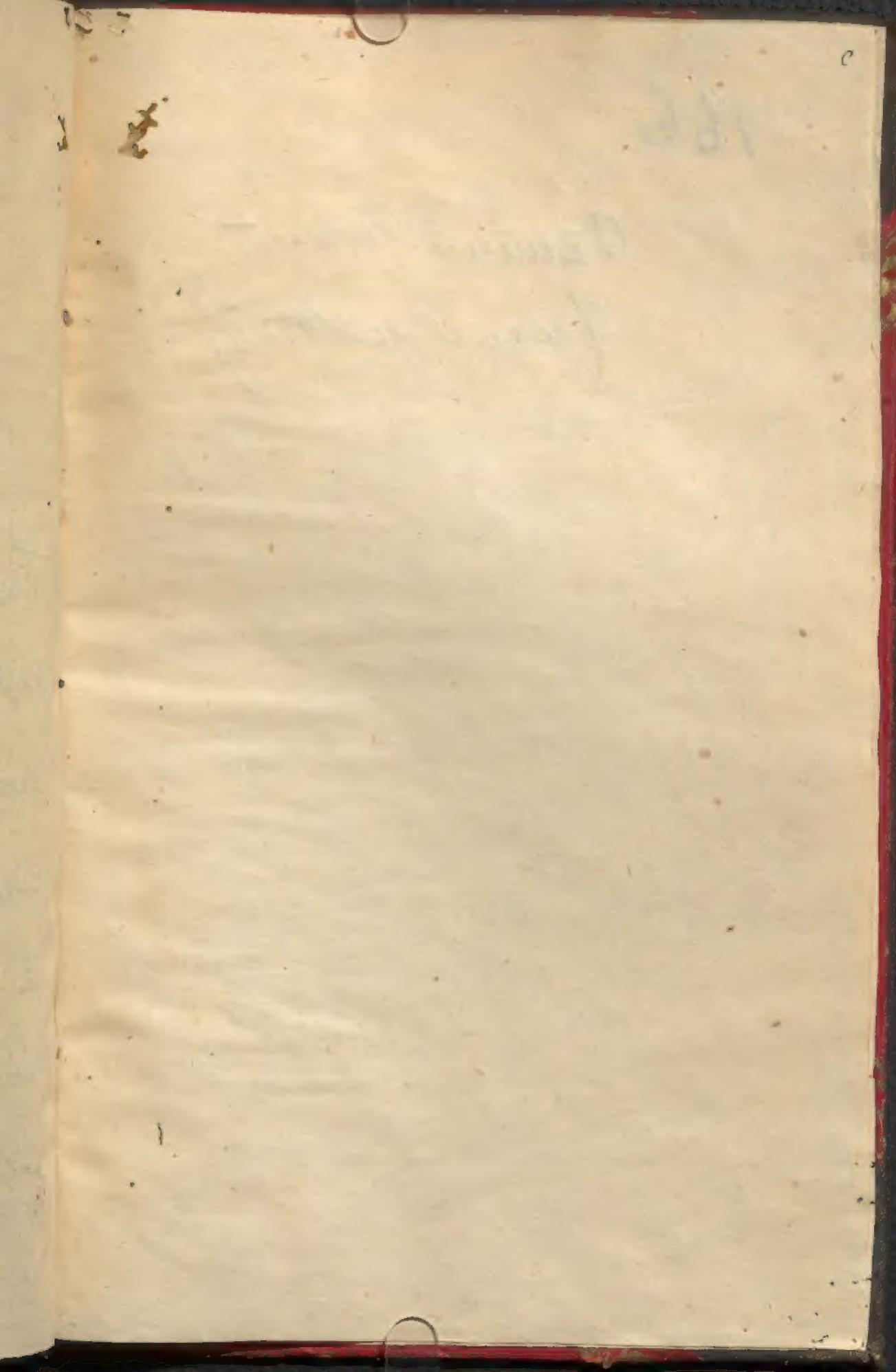
166

7.

166

Qānūq-i-īshrat.

(sexual scatteris)



Kotia shastri

Lucknow  
25. II. 27.  
W. I.

Qānūn-i-īshrat.  
(sexual matter).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اول نام پروردگار بزرگ می رانم که انسان را به کمال خود  
از پرده بطلون بپنهان آور درده و آفرینش انسان که خلاصه  
ملکو قات است بجهت آنکه بر قدر عیش و عشرت و عجایبها  
و نادرات که در دنیا می باشد خوب آن را در باقیه ولذت شنیده  
پیدا شده که بزرگ داده از شاهد هه ذات پاک پروردگار چو  
وجو عیش و عشرت و نیا سوقوف بر صحبت زن است لهذا  
کو کا نام پندت <sup>نیمچه</sup> که در عالم در علم کوک دیگر بر این نظر روانست

۲

دیگر نیست سیرت مرد و زن و مقام شهوت زن که کدام روز  
کجا می شد و طریق ازدال که دن دروس مجاہعت خاص است زان  
برکاره واد و بقوت باه و اسک و درازی و تبری آلت  
پنگی فرج و در کردندوی بجا و دیگر عجائب که زبان نهی  
به پانزده که که کوک نام نهاده و بنده زبان فارسی برپا زده  
**فصل** فوار واده ترجمیه کرد که فارسی خوانان سهم دیافتن  
مطلب می باشد جای حقیقت او رسیده بهره مند شوند که مرد حنده  
خواصورت و شجاع و سخی و قوی می باشد و بهمی صفت نیز موچه  
بود اگر علم کوک نداشت و نخواهد و محل نیاز و بوقت صحبت  
زن را بک گونه آرزو نباشد اهل نیاز لازم است  
که از علم کوک ماهیت دیافته بازنان صحبت دارد مطلب

صحبت داشتن این است که زن را منزد کرده خوشنود  
سازد فصل اول دشناختن زنان که خصلت این همچنان  
فست فصل دهم در شناختن مردان که پیدا نیز  
مردان نیز همچنان قسم ای فصل دهم درین حکمه که کدام مرد مایل است  
مرد و کدام زن از کدام مرد بواجی فصل همچنان درین  
شهوت زن که کدام مرد و کرام اعصابها فصل پنجم  
در شناختن عمر عورت که که شرسن قسم ای فصل ششم درین  
دلوسنهای زنان بزرگ و مقام شهوت که دران وقت زیاده  
می شود فصل هفتم درین قوم دلاله فصل ششم درین  
عیوب زنان فصل هشتم درین بیان دهم فصل دهم درین  
اسک وا دویات قوت باه ولذت مجاہدت وزو و کرا

کردن و دراز و فربه کردن و ضمیب و ملکی فرج دستاد  
و در کردن سو بجا دور علاج روشن شدن زنگ رونے  
و در غائبین از نظر مردم فصل پیزدیم در بیان این  
ایدام همانی عورت فصل دوازدیم در بیان آلت مرد  
فصل سیزدهم در شناخت مقام شهوت و جاگزیدن  
و بوسه فتن میاس کرن و فصل هماردهم و صفت خوابیدن  
در وسیع کناره گیری و طرح مجا فصل پانزدهم در بیان آنکه  
زن کدام روز و مکلام کوش از مجامعت خوشنودی شود  
و در وجود عورت بازدیده مقام شهوت که شروع از اول ماه  
فصل اول در بیان اقسام زنان که جهیا پنجم اند  
اول پنجمی که زنگش مثل جهیا باشد و هیج زن ریان و

و خون روی دنیکو گوی از دنیش بوی خون آید و با  
شرم گفتار و سنه رفتار و اعراضابوی نیکومی آید و  
مثلث پیغم غزالان فا هبر و خدار و خوب و لذت اغذیه می خورد  
و جامها پا کنیزه زلپیچ بروشد و جا خوب نشینید و با محل  
سپاهی عیار عیبت دارد و طرح فرج جون گل نیلوفر  
عمقش حیا زنگشت **دوم خبرنی** نگش نبر باشد  
و درین مثلث پیغم و از تصویر و سر و دلباز خوش دارد  
و سیاه بزم و قدر طرح فرج جون گل نیلوفر حشم مانند گما  
غزالان و در اندازه های متوسطی نباشد عمقدش شنگشت  
در سی او کو شهد آید و لشیوت بیل کم داشته باشد  
**سوم نگضن** در از قدو دست و پادراز و بد خوی و سخت

و رشت روی سیاه فام لاعر و خور دستان و دعنه بسته  
و نگام صحبت مرد زنگزار دلنشیش می بسیار دارد و از  
نمذک شد درین او بسیار برباب چهارم هشتاد فرهاد  
و طول تعالیت بیشتر داشت و مهندیه در عالم و عصمه می  
وزشت روید خود را در شب خاتمه شد مرد دارد و سخنگوی  
سلی او نجی شود و با پنج وجه ملاحظه خواشید و اقر با  
نکند و راه نزد دعنه فرسش دوازده نمذک شد در  
او بسیار برباب نوی فیل است آید جون ناصیت  
پنی عدهم المثل است و نبری راهبری و نکننی راهی  
و سهی راهی نام های فصل در خمینی هر داد  
که چهارم می شود اذل به صفت خرگوش دوم همان

سوم صفت نرگاوچه ام صفت بـ خاصیت: حرج کو  
شیرن زبان خوش روصالع و ببر هر گار منفی بود سو خود  
بازن دگر سبل نکند آتش چیا نکشت خانه بـ آهون خود  
شیرن گفتار و بقص کرد و خواهش بسیار دارد آتش  
آتش نکشت خانه بـ نرگاو بسیار فرب و بکار دل باز  
و غصیاک دیگر زن قناعت نکند صاحب محبت بازدارد  
آنکشت خاصیت اسب دراز فردست و پادشاه  
بازن فرمیل بسیار دارد و همیشه بد رماغ و کامل طبع با  
آتش دوازده نکشت فصل سوم درینها ایکه کدام  
با کدام مرد و کدام مرد با کدام زن خوشنوی شود بینی را  
شوه که هصفت باید اگر جسم بـ آهون کار افتد قبول

داز و بکران پر ہنر کند جبتری را شوہر آموصفت باید  
اگر با گاوصفت صحبت فتد قبول کند و از اصفت گزینان  
شونکھنی را باردا صفت موافق نہ است و اگر زنا  
اصفت کارا فتد کارا است قبول نماید نہی را سو باردا  
اصفت صحبت بران باید و اگر زنان با شوہر از دل  
صحبت کنند پر ہنی با خرگوش صفت و جبتری با آمو  
صفت و نکھنی با گاوصفت و نہی با اصفت آمو  
صفت از پر ہنی جبتری نکھنی خوشنود می شود و مرد  
صفت هر چهار فرم زنان را قبول می کند اگر خفته  
جفت باشد والت مرد و فوج زن کم زیاده می شود  
و هیچ عورت مرد را و مرد عورت را خوشنود نتوانست

و فصل زنده دیگر موقت مقام شهوت زن را بدلف  
دست چشید باشد که مقام شهوت در پایانه زن را آماده ساخته  
مجاشعت کنند که زن زود از ایال شود روز اول امام نار بکی  
جای شهوت در است اسرار باختن خواهد شد روز دوم در شب از این  
بوسسه دهم روز سوم در لب آنرا نبرد و سه روز جمادی در خواره  
از دهان بگیر در دومین روز گلو اسرار باختن ششم روز سوم در غل از این  
همان اخون زند روز سوم دلیان نجوب باله روز سوم در سینه آنها  
درست بالدار روز سوم در یافته اسرار باختن شد  
بالدار و خون زند روز دهم در فرج آنرا وسیر باشد له ایس روز  
هزار کنند روز دهم این را از ایس روز میگردیم در سه  
مجاشعت پنجمی کنند باشند با چون ملا دلیان روز هشتم نمیگفتند  
آن را باختن زند روز پانزدهم که روز ایام اول است درست در

بابی از خوب مالد که شهوت زیاده می شود باشد که بعد از آن  
محابیت کند ناگزیر است رفاقت دو هم که از مقامی فرد و این  
از همان راه بالایی رو در وزن پنجم روز اول روزیم  
وسوم و چهارم و پنجم خواهش مردمی کند و همچنانی رو ششم  
و هفتم و دوازدهم خواهش شوهری کند و هشتم و نهم روزیم  
و هفتم و سیزدهم خواهش می کند و بسته روزیم  
و چهاردهم در آخره پر ناشی و نیز روز ماوس خواهش  
باشد که شهوت در باغه مسکن کند و ماخ زند و لونه  
نمایند اور آنند زدنی بهتر است و بزرودی از زال دست دهد لذت  
فصل سیم در بیان اینکه عذر نشانش جایز است اول  
هفت ساله اور اکنban گویند با او صحبت مناسب

دوم از هشت ساله تا دوازده ساله رانوز را گویند او را  
از مجامعت جندان خواهش نیست سوم از سیزده  
ساله تا نوزده ساله را بالا گویند با او هر قدر که صحبت کند لذت  
پای بر چهارم از سیزده تا بیست و نه ساله را ترنی گویند  
او را از زیور دلنشاک خوب خوشی می شود و هر چند که  
با او صحبت کند لذت زیاده شود و بجانبین خوشودی  
حاصل گردد پنجم از سی ساله تا سی و نه ساله را گویند  
او را شوهر محبت زیاده می کند و ناز برداری شوهر متنی  
و بوقت مجامعت شوهر را صنعت دارد ششم که از چهل  
عمر زیاده باشد آنرا بر دهان گویند با او صحبت کردن  
نامناسب نیست شوهر اگر راه کست و شوهر شوهد علیهم شمار دو

عمر خود را نیکو می داند **فصل ششم** دخاست زمان کار و  
زمان را از مردان خواهش دوچند است و خیال شش چند  
شهرت چند شرمن این خاست بمهه زمان بهمراه است  
و زن که صحبت بر کاره باشد همیشه سجانه ما در و پر گذارند  
و ما در هر زن که نباشد بر کاره باشد و زن که با شوهر خود  
نمایش نباشد بر کاره است **سلی او از و نمی شود خاست** او  
دانست اگر شوهر آوار گند او جواب نمود و بلفظ شوهر  
نگذد و در خواست داد **خواهد** اگر شوهر بوسه کبر و دهن را  
بلخ و باب سازد و دیگر بر کاره ایست که راه دیگری و درازه  
خود را بگردان **بگیر** نباید و در گذش شوهر را کسی دمیاند  
**بگیر** و دیگر آن بر کاره که با مرد عیاقانه دلدار شده باشد

خاصیت او این است تا دیر لظرف مرد میگز نگاه کند  
و خنده کند و سینه و بستان را بخواهد خود بپسته از قتن راه  
بعضی جا اساده شود و زبور که پوشیده باشید و موی برگشته  
**صیخت**  
شده را آراش دید و میگز هر رئے که شهوت زیاده باشد خا  
او انبیت که هر ساعت لظرف سیان خود لگاه کند و همچو  
بالد ولب خود از دنوان بگیرد و خود خود خشم شود و زدن  
که نزدیک شد با او نعل گیری کند و انگشتهاي دست خود را  
تجهيز داده آواز کند و هر طرف ببر دروازه آمد لگاه کند و  
دل در تفرقه دارد و پارچه از سینه و بستان وضع نماید  
این فسم زن را بقین دانمذ که شهوت مند و مدره است  
وقت زیادی شهوت زن آنست که بعد از حبس غسل

پا بعد از نولد پر پادختر دو ماه گذشتند باشد و باز خالمه شود  
آن قفت شهوت زیاده نشود که ببرد گافن دیگر صحبت نمایند  
دیگر سینه‌ها مان انتقال نشدن عورت اول حسماں درد  
می‌آیند بلکه با لیک به می‌شود و بیوت شده حرف  
درست گفتن آغاز نکند و نمایه اعضا درگردش می‌آیند خواه  
این حال بر عورت رویده داند که انتقال شد **مل فهم**  
**دور خاصه** **بیرون زان** آبروی هر که جو شه باشد  
آن باید کرد و خود هر که در فتن راه سختیات کند  
یقین دان که آن زن بد کاره است و هر زنی که نشست  
دانشنه باشد یا در گلویش خط سبز خوابان باشند  
بد کاره است و فرج هر چیزی که فرج بر باشد در زان **و با اون**

باشد باور راه حقن برش شویش زود بپرید و پر زنگ  
در پاکش نگشت دارد اگشت قرب نگشت کلان  
باشد ولب بعد باشد شویش زود بپرید هر قدر که آن ن  
خوبی بیوت باشد لطف آن نگاه نماید کرد و اگر نگشت  
درین کلان بر از زنگشت باشد شویش در دل بپرید  
وناف هر زنگ عصیت نماید و گوش و از باشد سهوره میسر نود  
و راز خانه گابے خوشی نشود و هر چه که خواه خوشی نداش  
دارد صدام فاتح دارد و عمر لعنه والهم سبک کند وزنگ عصیت ندان  
پائیں و از واژ بالا کوناوه راز خود با اذن کو بد و زنگ عصیت ندان  
خورد و بک کلان و دیگر اعضا سه کم قبیل باشد  
و نهایت کلام کردن گردانش فریب خود یاد رکام و خود

مو باشند و دست فریه و سرین او کمر بالا ناشد و ب  
ندرند با اوزرد کمی مایل از در و هر که رفاقت  
نمکان افتد ما او از زده نباشد و هر که که بیه نماید را غلو  
خوبیها را چنگی خواهد کله است و هر که باشند بکف دست  
و مالو و دنار خود را خود را شد و پیش ملند و در فرد  
بیوه خود را هر که بسیار بخواهد جنیمان پیش دانش باشد و هر  
دو خود خوب کنند یعنی میان که دل آن هر مرد بگلایه است و  
در عکا و عکا خود و خوبی کند و دل هفرا را داشته باشد کند و هر  
سینه پیشه ولی سینه و ابر و دمہ شبهه و حز کلت دانش باشد  
آن عورت با عز و بیغایه محبت داشته باشد و هر که دل و دم  
حرف نداشته باشد آن را بگذرانند و آن داشته کند که بخوبی و خوش

در حال مرد اگر مرد بدار باشد با آب بسیار بخشد باز و  
بسیار کنند با اسباب بدایون موبین شمی شود و آب نمی کنم  
می گردد و باز نمی محبت کی سوزان شده باشد همچشم عکسین اعضا  
که نمی داشت در غرفه دارد و در دوست سخت گویاند اگر زنان  
هر دانای زن دانای مرد دادان باشند گر خلاص شود زن  
دلبر مرد و دلبر خواهد فحتم شدم در این باشد که وجود داشت  
داشته باشد و پاره خوب بخشد و خوب بات و عطر بات و  
و جا مها مقاله و سرد گویان باشد ذریوری سچا مناسب  
و مفری بشه و نشیری زبان و فرخنده رو و مبارک خ  
داشته باشد و مویانی کلاین در سرد ارد آن مرد زن  
بسیار بخوبی صحبت نمایند و مرد عاشق بران زن شود

زدن بران مرد فرآینده بود فصل هشتم در جایان زن دل را  
که بادن ای و زیر و مرد بونشان کے بزرگ دلاله نشید  
زن دلاله رسیده قسم اند آفران که از پریکن  
محبت داشته با دوم زن ای سوم زن فله و دیگر  
رن لصویکش بحیم زن فاس ششم زن حمام هشتم  
دایکه شبیره هشتم زن کا ذر هشتم زن زرگرد هشتم  
زن ساس باز زن زن در دو کرد تو زن هر زن شبیره  
زن سرگزی وش از پنهان یک یک دلاله می شوند  
فصل هشتم در جایان فوت باه داماس او و پریکن  
وس و آهن و طلا کشته خورد آب نمی باده هم شود  
و بلبر روغن زرد و گوشت و تیغه نوگلک هر صلای سیاه

بیل مندی اسله دودی خود و موحرس شاهزاده سلطان  
است زندگان نکر نخست لایخ خم مرغ نمک نگ باشان  
آب بخ بخ بخ برگ تپول آرخوردن این او دیگی  
می شود دیگی - اگر روز عن کنجد باعضا بالله بینی  
نیاده می شود لیکن مثل شیر ایچ چیز فوت نمی خشد  
**ف** اگر بعد از صحابه شیخ نبند تمام عمر فوت کنم نمک داد  
و باز خواهش بحال شود آب منی بفرزند دیگر اگر پوچ  
نچهتر روزه سنته انفاق فند اکنیت بالگنگنی درون  
رزد و بیان کرد همکنی همکنی همکنی همکنی همکنی  
زیاده شود و در سجا سمعت نفت خند و آگر اس **شندی**  
با این جوز بیهی جاویه ایچون ونگ و بردو چون

این سمهه او دیگر اسرا برگرفته کو فوت سجنیه سوانح فوت دم  
خیزد اسراک آرد دیگر اسرا ز عفران بکنک فتنش  
دوناک خوزه بویر سرناک افیون دوست نگنک سنه  
را پیچا سانده دیگر سنه که سجنیه بهتر ش جوش دید بعد از آن  
حسبه اگر کویی استه لعافه ای در پیش از مجاہدت باز تپول  
سنجور د اسراک آرد هر گالمه ترسنی خوزه دانه ای شود دیگر  
افیون چیار سخ منک و عفران بکنک خوزه بویر سرناک  
این سمهه را دیگر سنه تپول کرده گویی نبند و هر چو زنگویی باز گر  
سنجور د اسراک آرد بلدر فوت باه د اسرا ایا محمد  
اسکنند سویاکه کو لیر آجیر و احمد و ملیکه ملیده نجیبل ملا زده  
کشته برو خود موجرس شخم کنوں فر کم میل فلعل از

مح سیاه نبات مبلوین مارکی خم پیر ملینی نگهازه  
مالانگنی خنجر سارکل خم زر زبره سیاه و سفید  
جستا کسیر بینگره ستاد سخنگز گرفته ساند دیگر  
بز نموده لقا مدار د بعد ازان فرقل الایچی گوجه ای جزوی  
جوز بوزیر تا پیش و کچور کنها یعنی کل جن دارچینی شهد و سر  
این ده او ویر دیگر بک بک باز گرفته گرفته فرموده  
در بوئلی اینجه دشیر انداز دیر کارکر شیره یاند جزء این  
جتنگ را ز شیره دامن نموده اول هـ ۲۳ او ویر پرداخته باش  
نرم بز ده رکارکر شده خنک شود فرقل و غیر ده  
آمداخته فرو آرد و بعد از سرد شدن پیش نگذشت که جنسی اند  
گوی اینجه لقا مدار دیر تویش از مجامعت بخورد و دو

لکھری صحبت کا بد فوت باه و اسکن بجا رسود و اشتمانی  
کند دیکه اگند دبی و ناکوری موصلى سباہ گوچ ستاد  
مند تی اندر آن سپه را هموزن گرفته سائیده پاره سرمه  
بعد از فریقل جو دبی جوز بویه سفرناجیل کو جو طبعن الا  
گجرانی شکر سفید و شهد و جاوہ ری هر کپ ده مانک  
کوفته بخنه علیجع آغا مادر و دیکشیر ماکه گاو و زنگزار و  
دباو تماشیر بی صاف نموده پولی سپه در شهر اندر از  
دیر گامکه سفل نعمات نمود شیر بی ناکور را دود کند اول  
چینبر در شهر اندر دو بر آتش نرم شیر اخشکان زد  
جو شهر دستود آن و چینبر از اختره کتفچه زند من بعد دو تاره  
آشنه گلایار دیپس از مجامعت نمود آینه زیاده

و امساک عظیم آردو و قوت باه حاصل کرد و دیگر  
بیان ندت یافتن عورت بسته امام مراحت میگلو  
با خیان نخن که زر و شود آورده شفاف نموده دیگر فلفل  
دراز اندر روا در گرده زر گل حکمت تبار ساخته داشتند  
نماید بعد از آن فلفل دراز ازان برآورد و درین شکل  
و ده نانک درین طبقه و یک نانک شنگرد و خوب بپذیرید  
وقت محابیت به آبین بزر ذکر مالد بعد از آن باعورت  
محابیت کند عورت بسیار ندت باشد و ذکر اوراد رخوت  
کند محجب است دیگر از این کردن عورت زمزمه سو  
دوسخن با گرسنگی خوارند فی الفور از اش شود دیگر داد  
ماه اکنون از دیگر کرم که بالای کاه می شود از این

او لعاب بسیار رسیر و داز لعاب آن کوئی سبند نگذارد  
وقت مجاہدت با گرگ قهقهه نخواهد از ای شود **گرگ**  
نماید بر مجاہدت نماید بعد از آن آلت را در زیر فرج اندار و دفعه  
اندر و بروه برآرد و بالاش حركت دهد زرو دانز ای شود **نماید**  
لذت پامبزرن که در ای وقت پائین سیاند را نهادنست  
خود بالدرزو دانز ای شود **ترکیب دازی** اگر آلت یافع  
اندام همانی عورت نباشد ناید که سوپاکه دا ب گرگ خبلی و  
وکوت و فلفل گرد و فلفل دار و سوپمه هر چفت او و بر مخوا  
گرفته خوب سایده بار و عن کنجد بانش زرم جوش داده فروزد  
ارد و سرمه نوده پلور پنجنهه دام مر آلت بالش نماید سخت و  
شود و عورت وقت مجاہدت محظوظ گرد و دیگر علاج

د از دی و تیزی آلت سند و هبر و منکر مری تموزن  
سند باز جنیزه نموده و ما لکنگی آسبینجه آلت خلا کنه  
سخت و دراز شود و بکر گرام مجاہعت خون خرس سازه  
آورده بر آلت مالیده مجاہعت کند سخت و دراز شود گر  
تنگی فرج جهان دخت نار آورده ریزه ریزه کرده آورده  
سر انداخته بکوبید و فتیکه باز کیب شود از طوف سر آورده  
عفشه بکر و باز جه کنه که سفید نشسته قدر آن اراده  
گذارده کاره باز نمیکنند شود در سایه خنک که ده گاه در پو  
از مجاہعت قدری باز جه و فرج محول کند و سر کاره باز  
فرج شر شود باز جه آورده مجاہعت کند تنگ شود مرد لند  
باشد بلطفه زدن فرج جهان نخ اجوس و مامین خود

سچکری محل دهاؤن نموزن گرفته آب سانیده و حل نموده  
عورت فرح خود را بشوید نهایت نگشود دلبر احمد زارگر  
آنرا زدن شود کشته آین و طلا دهانک نجیبل دهانک  
سفری است نانک بهم او و به راس امیده است و بکسر و نکسر  
آب پیشی یاده نمود و با هزار یاده نمود دلبر را در دله  
بول کردن صحن نمود الاجمی گجراتی میل دراز و سلک است  
واند آن هر چهاراد و یه را بر بر کو غنه ساسیده در پارچه مکنده  
از آب نمیخ بیری است لقادار قدر و حسک کشکر صنیع آمنجه  
نهار بخورد صحت باید دید الر عورت آب پیشی ارسی میل  
کلکچور و کیله نجفه باشد لذ آمنجه در آب قدر که اندانه نهفت رو  
نهار بخورد صحت باید دلبر علیح در اشاری تو دندان قیل خست

در شیر خاد میش آینه نه لبست و مکر و زمالد موسی دار از شود  
علی و در دو کن د موسی بر هال و جونه بر اش نرم گرم کند سرک  
مالد موسی بر طرف شوند دیکه بر هال با سرک گرم کرد و هنرا  
که خراشیده بگرم ممالد محو دفع شوند باز موسی هر گز نز و نبد دلی  
دفع بعض بگر ناش و کبله آب با ایندۀ هفت روز بسیخویز  
صحن شود و گبر علاج نمی و صاف شدن خواره زرد حب  
بر مکوره نجیبل شف و غفران برآده صندل کا فور سیم  
ادوبه بکیک بکن صندل سخ جهائیک اینمهه ادویه  
را کوفته و ده نانک جزوی آینه خوش باید در رعن کنجد  
بر خواره مالند و چند روگری خواره ها در کشن شود  
تر اینه غرب عاد شیخ از نظر مردمها در موسم گرامی

لینه مولانا چهارده دیش دارد روز دلوای صریح  
از نظر عالی خواهد شد آنرا مان در تفضل اندیشه کریم  
را لزمه کلمه کلمه ای او بگیرد اسرار حلال اند اخوه سپس خود را  
آن معنی را زکر کسی نگوید هرگاه دش خواهد که از نظر عالی شود  
باید که طلا را زیر بانگ بگیرد کسی او را میند و او عالم استند

فصل پانزدهم بیان السنن انعام مهانی عوت  
سورا می که مثل سورا می بالا فرج می شود آن را تهمه میند  
اگر سپس از مجامعت آن را مبالغه شهوت زیاده می شود  
و وقت مجامعت لذت بسیار باید و اندر ورن فرج عوت  
مثل سورا فتنی بی شود که بجد دال می گویند در وهم سورا  
دست اگر بوقت مجامعت و فتنی برد به آنجا عبور کسی ای محظوظ

میتو و اگر نتو اندر سجدات زال عورت شنود و سرگاه که آبسته  
مرد دران سوراخ می بردند که زن می شنود فرج  
زان اول فرج بدینی که بهون آلت ندارد و سوراخ مثل

سم غزال می شنود از هنی او بوی بک می آید و در آن  
فرح بیتری نمیری مانند فرج بدینی لیکن از آن بنهی او بوی  
می آید و بدینی دچتری از زواد نزال می شود فرج بدینی

سخت مانند سهم داشت آن بنهی او بسیار دومی کند و بریز نزال  
می شود فرج بدینی مانند سهم کا داشت میتو و آن بنهی  
بوی قلی است می آید و در می بعثت او را پیشگویه شکنی می باشد  
فرج زنان اگر در دروش و عادش خلاف داشته باشد

دو سورش دویست بعضی که هنی بجهنمی مناسبت دارد

لکن و بوسی هنی آنها نفاوت است بعد اشناخت یک لکه آنها از  
آنست فصل های دیگر فصل های دیگر فصل های دیگر  
که کس در زبانه های عالم با محبت خوب و سعادت مازود  
از این گردد و آنکه کس در زبانه های زدن بد کار دمی شود  
آنست آنکه مردمیانه فرح باشد اند زدن و نزد دار و قوی از نیمه  
و آنکه کس هر سفر کلان فتح یا یک پاسند می شود  
زدن از این روزگار کمتر نداشته باشد از این طبقه  
و فصل دیگر فوایده شده قبل آرد فصل خدا فریست شود  
فصل بزرگ دیگر بیان می شود بجهة از این طبقه  
اعضاء انسانی با خود زدن و گزیدن هفت جا اول سر  
دوم طوسی معلم قبل چهارم بیان نیجم سیمین ششم که من فهم بن

اگر در زن هفت جان با خن زند و بکرید شهوت زیاده می شود  
لیکن هر جانش خن نماید وقت مجامعت عورت مخلوق شود  
و از گزین هر دو داره شهوت از خدمی شود **م۵۶** بو سه  
سره جاند اول شب دوم خواره سوم از بو سه گرفتن بن  
جان عورت د مرد را با هم شهوت زیاده می شود **م۵۷**  
در بیان آرایش و غذا او کنار گیری لعنتی لیکن سهر داشته  
برای تسلی عورت دوبار مجامعت کند اگر زیاده کند کم و  
گردد اگر زن کم کند تسلی عورت نمی شود **م۵۸**  
خوابید جای صفا و پاکیزه و خوشبویات خوب خواه باشد **م۵۹**  
نیز برگ شبول ف نفل الائچی گجرانی و جاوہ هری او عید  
لند ب وجود باشد ولباس خوب و پاکیزه بیوشد و برگ **م۶۰**

خود و دین را نیخ کرد و آنوقت در جای خوابیدن رو دل بعد از آن تو  
موفق نیان مرد بسیار فربود پوچیده رو ببر و آبرا اول کنار گیری نهاد  
نوع است آنی اسوده الیکن با برکه مرد دست برگشته و تکان شده  
ران خود بالد و هر گز قبول نخواهد بوسه بگیرد دوم ماده الیکن با برکه مرد  
عورت را بران خود میباشد و گز قبول خورده بوسه کرده و دور سباب  
خود را در دین مرد دید نامه حشیبه هفت زی بسوم الیکن انس  
مرزد عورت را بران خود میباشد و عورت از نکبابی خود داشت مردم  
میبدند و مرد با سینه خود داشت عورت محکم میباشد و از دست بگیرد  
پنجم آنده الیکن عورت از هر دو بان خود کمر مرد را محکم بگیرد و در بد  
گبر دلپذیز نماید و عورت آنست مرد را بست گبرد **نمیم** روحیه الیکن  
عورت بران مرزشیبند و از را بادست مرزد گندز مرد جای عورت

جد اکنده چون عورت و نایاب شد مرد را زدن دیده عاجینین را تقدیم کرد  
سخود در بیان و هنر مجاہمت کرد که مکتب و مکاره را ثابت  
بپرسید و لیکن که نیستند و جما اسن فرننه اذ نسخه لیکن فرمود  
آسن که دنخوا اند و وقت مجاہمت بعد می آیند و لیست بکسر بس  
نموده و برآورده که دیگر سر کرد که درین علم واقع اند لیست بکسر آسن  
قرار دادند و این سه فصل بیان کرده می آیند او از هر آن  
آنست که طفره مرد هر چند دنباره عورت گذاشته باز از پیش زده است که فرمود  
مجاہمت کند آنهم بودت آسن گویند که مرد بخواهی از مرد  
گذاشته باشید و بسان عورت گرفته مجاہمت کند خواهی خواست  
عورت هر دویست شب و اود بالا نموده و مرد دوز انواع لیست خواهد  
نموده این مرد باز و گرفته مجاہمت کند باید جم اکنده این مرد

ساق عورت بر ساقهاي خود گذاشتند هر دو يك معلم بگيرد و مرد  
باي خود را برجهاي باي ساده کردند <sup>معنی</sup> <sup>کند</sup> بروت باي راست در  
آگرده جولبه و از باچب برموده تاب دهد مردار هر دو سپاه  
گرفته مجامعت کند آنرا احوال آسن می گونيد ششم قابل آسن  
مرد هر دو ساق باي عورت باز نموده معلم بگيرد و هر دو يك خود را  
نموده روز <sup>ب</sup> با خود مجامعت کند سکون تو اس آسن مرد هر دو  
بسنان عورت لرزد و هر دو گتف مرد گذاشتند جای کند هشتم  
سلکوح آسن عورت هر دو يك دار نموده سخواب ده مرد با يك عورت ششم  
مجامعت کند هجتم سورت آسن مرد هر دو ساق باي عورت گتف  
گند ارد و گردش <sup>ن</sup> گرفته مجامعت کند هشتم مرگ آسن عورت  
آنرا و زانو هر دو دست بر جهاي باي اساده شده مرد داشت

بیشتر عورت آمرده خم سنده هر دو بستان بگیرد و مجامعت کنند  
یا زده اد و نه آسن عورت لبنت داده هر سللو خوابد و مردم نزد  
خوابیده بستان گرفته مجامعت کند **دواهم** ارس آسن مردانه عقب  
سر عورت مجامعت کند **سپهی** هم بپرست آسن عورت بالا مرد  
نشسته مجامعت کند **چهارم** بپرست آسن و آن هر قسم است  
**اول** سهت آسن مرد هر دو باعی خود دراز کند و عورت پاش  
محکم بگیرد و ملیند کند و مردانه هر دوست سر پا عورت بگیرد  
و عورت در مجامعت شون ستد **دو** امواج آسن مرد باز  
کرده خوابد و عورت بالا شن لشسته گردن گرفته مجامعت  
کند **سوم** او حکوبت آسن مرد هر دو ران و راز مرده  
و هر دو پا عورت مفصل کرده باشد و عورت از هر دو صبار **چهارم**

اگر فنه مجامعت کند **مشیر محاسن** من مرد هر دو ساق بای

عورت بربارو خود گذاشت که عورت **مکمل** بکر دو عورت مرد را

محلکم گرفته رو رود مشاند بعد ازان مجامعت کند **مشیر محاسن** با

آن مرد اسماوه شده اریک دسته عورت بکر دو آزاد

و بکر اینها پیش محلکم گرد و عورت هم مرد محلک جایاند و اینها

کند **فایده** باید که بعد از مجامعت اندک تخل کرده مرد ب

خود را آب بگرم وزن قریچ خود را آب سرد نمودند که این هم

که بر راستوا و فرج را نگ می سازد بعد ازان **مشیر هر دو**

و هر گ تخل سخورد بعد ازان نعل که بشد همبار و بکر می گذند

و نجواند باید که مرد بمنه نخواهد که شهوت کم شود **مشیر هر دو**

مرد دو عورت بجهت شده اسماوه شوند مرد دو عورت بکر اعکم

گرند و مرد عورت را پسر دو مازو نشانده مجامعت کرد  
از این لب و بکار آسن باز از شتر آسن هم خوشود می شوند

اول انجع دو سرکبت و پهلوی آرسن بست  
پسر - از کسی بوس مجامعت و انتہ باشد باید که طرفی کن  
بعنی اللین و آسن و جانگل زدن و ناخن زدن و بوسه که قلن  
پسلکی زدن و مکیدن محظوظ شود و این علم برای عین عیش  
و سخنگز ز فرد ربات و اسرار ابرهفت کو فتح کرده  
فصل پانزدهم در بیان آنکه زن کدام دوبلدام و زن  
جامعت خوشود می خود و می شود ز از اول  
و نسخه بات ایا ب محظیه ای زان دهان آنچه پیشی از  
آسن خوشود می شود را بند بخواه بوت و مسلکی ای

دیگر نیز از سفرش آن بن عو خود می شود رعایل آن  
آن بند بود سو از فن آن ها رسائیں بینان  
پسوند آن بنت نگاه می داشت  
چنانچه از ایندیشی بینی آن زر و زریش باز پرده فخر  
داده اند اول خوبی این خود روشی در سرمه آید  
از ناخن بخراسته و با ہوش سرمه کر شهود عالی  
آید و دیگر سرمه دهد بعد از آن مجامعت کردند سو مارکی  
دو از دهم دوره در بستان باند خوب باشد و بعد از  
مجامعت کردند سرمه بینی باز دفعه دو و در قدر می کند  
آن از مردم از ناخن را نشیده مجامعت کردند ناخن بینی دو  
روشی دارند یاف ناید نایف را ماید و مجامعت کردند سرمه

تاریکی در در هم روشنی در مردمی باشد باید که کمتر غوت محلم  
گمیرد باستادست که ملای سپاهان می خود بالدو دری  
برده رکبت دهد و آلمینها دست فرن را خواست که شهوت  
زیاده خود بعد از این مجامعت کند زود از ایام شود بایزد  
تاریکی و جهاد و حمود در رو در ران می خود ران بالدو کشته  
زیاده می خود بعد از ایام مجامعت کند زود از ایام می خود  
و شاهزادهم تاریکی در در ایام شوئی بزرگ نشست باشی  
می خود نر امکنست جیب خوب بالدو شهوت زیاده خود داشتم  
مجامعت زود از ایام خود کوشن پنهان و سوکل کچه که  
با ناصی رو و با پس می رو دانظری سردا  
پر نهادی در ناک لعنتی پیشانی از دست مالیدن

از ناخن خراشیدن و هج و چو دخون و در چشم هم هب بوسه گرفتن  
تج و تبریز و ریب بازیز بوسه دادن و مکندن و مجنحه  
دو از شی در خسارة هب بسه دادن و گزیدن چشمی و  
ابقادشی در چلو هب از دست مالیدن و خراشیدن چفعه و سی  
در بغل حبیب از دست مالیدن و ناخن دن سی دنی  
در پستان حبیب از دست مالیدن و از ناخن خراشیدن  
نقشه در افت کردن کا عروه است لد مرزو لجهان

چشمی ای عاشی چلو هب مالیدن فلکهان  
چفعه سی بغل  
سمی نوی پستان

|        |       |            |   |                   |
|--------|-------|------------|---|-------------------|
| اسمی   | اسمی  | سینه       | " | مالیدن و ناخن زدن |
| نوی    | اسمی  | ناف        | " |                   |
| دسمی   | چشمی  | کمر        | " |                   |
| ایعادی | بینی  | ناف        | " |                   |
| دوازی  | چوپنه | فوج        | " |                   |
| تیری   | دوچ   | کران       | " |                   |
| جودی   | دوب   | مغ         | " | مالیدن و ناخن زدن |
| اماوس  | پریا  | دره المشبك | " | ناییدن            |

### در بیان دوستی

ادویه تنگ کردن فرج برداشت از رباروغن و او رهان  
درست جست کرد و آن را در آندی عورت ازان خورد فرج

شوم که از ترا نه چشم چشم نمی بینی  
درست با به درکف با در راه در خیاد  
در پستانه با نریز ایزو و داغل دناف  
در ران دفعه دمکر در ران  
دکم دناف ساق دلب  
در کیان در گو در گلو پستان  
لپ سین خاوه دناف جلو  
در حسنه در بود ایزو در کف با  
در مانگ ایما بند ایما در لست  
در فرع دوی فرج بست درخت بیمه آور دنخانه العذان ایش  
بار و عن ناده گا و کیان نموده عورت در فرج بالله در خندرو زو

دور شود و اگر در پیان بالد سخت شوند او و احوالی خوب  
بلطفه و بجهشکاری برایان دوزاده دام و افیون بکاشه همچنان  
او ویر را با هم آنچه نمیده بخفت اوی نند دلک تو قشام  
سخور دام کاغذیم شود و مکرر زنگی **ز** بجهشکاره دوزاده همچنان  
در شب این جنی **ب** آوردده خوب نمیدگوی نند و عورت فهر  
دو گھری در فرج دارد و بعد ازان دور نماید بسیار تند می شود  
محرب است علیح در مکرر زنگ گلهای جایی جویی خورت  
در اندام همی خود بالد نمایند بکسر شود و مکرر زنگی در زنی **ب** جنی **ب**  
خراطیزیش تو لکلکر الله در نند دو بیامی شود و دلو لنه بچ نیز سرمه  
سرمه ببریم سه تو لنه دبوچم دو تو لنه شعیر قوم دو تو لنه سه عسل  
سرمه تو لنه شیر از آن شد دو تو لنه ادرس از دو تو لنه شیر سه عسل

این حج ادویه و ابابکم آسخنه تا یک پاس حل نماید بعد از آن روغن  
در میان شیر مکبده ناسه روز برقیب مالد و مالاکش برگ  
شبول بند دو گرم العده عالی خذست خود دیده ساری  
وقت باه سمنه روسکه بپلی شخم نامکهانه موصلي سیاه  
اسکنند ناگوری گوکهود فرمان بید انجیر موخرین مندی خسر  
رصاص طلی رو می کعبوار کنی دار جنبی قرنفل جوز بندی خوبی  
کجذکه هر یک چهار درم قرقش جوز بندی خود روند کلمه  
هر یک شمش ماش اینهمه سنت داده دیر کو فته نجفه در داده سرمه زده  
بچوشاند و سرمه اسکر عینی یک آنرا ندارد بعد از آن در روغن زرد کریم  
حلوان نماید مرور چون سه قلوس نجفه بخورد گزار ترشی و بادی و محنت  
اچه از ناید نه مجرای است دیده داشک پاره کنند آورده از

ترکرده در شیر تملی هنوز نگذرد و فوت نتوان یک مگر خوده  
بگیرد و شیر ماده گاو نوزن یک شار بجسته اند وقتیکه سر آمده  
پاچند کورد در شیر نشود پیشتر خود رفوت زیاد شود اما اسک  
حاصل آید برای خلاص شدن بیمو کاغذی دمک خود دل  
دیگر قوت باه مسیده بعلی هنوز یک تو له سهری خالص هشتم  
شیر ماده گاو نیم آثاره ره دوا دویه سانده یک گفت وقت  
و بالآخر شیر نبوت شما چهارده روز بعد صد لعاسته دیگر  
شود گمراخوردن او دویه از نزد یکی این سرمه نماید مله  
اسک کنجد سیاه ده م اسبند سه دهم افیون مکانیسته جو بوته  
ادل کنجد و سینه در افیون بگیرد بعد هر سه را در خور بر کنده  
نواز آرد گندهم حکمت کرده در آتش بپردا وقت

شیخ شدن بسیرون آرد و فنگله سر دستود آرد دور کرد و همچو  
ولعیدیکی باخت مجامعت کند هر گز ملاص نشود نما و فنگله نمک خورد  
محبوب دیگر بخشدی خشک کرد و لفام اراده بعد از آن تانبر  
ماده گاود و شکر کب مانند خورد و قوت باه شود **دفع سنتی**  
ک در آت مجامعت و فرزان می شود پارچه صفتی را در شیر گو سفده هر چو  
سر روز گلکیده ارد بعد از آن در رعن ماده گاود جوش دارد و پارچه  
در آن اندارد بعد از آن پی بر قصیب نماید و دیگر جا ملاحظه دارد  
و بکه شیر گو سفده و شیره مدار و شیره ز قوم سه هارو و شیره ز ترا  
سمهه ایکی کرده گرم نماید و پارچه در آن تر کرده بی بر قصیب نماید  
او و به دفع سنتی و قصیب بمحرس نام لکھه امالو خود بیده  
کتاب حسنی بالایی خورد و مکانی مالکنگی سمهه او و به سه هزار لیر

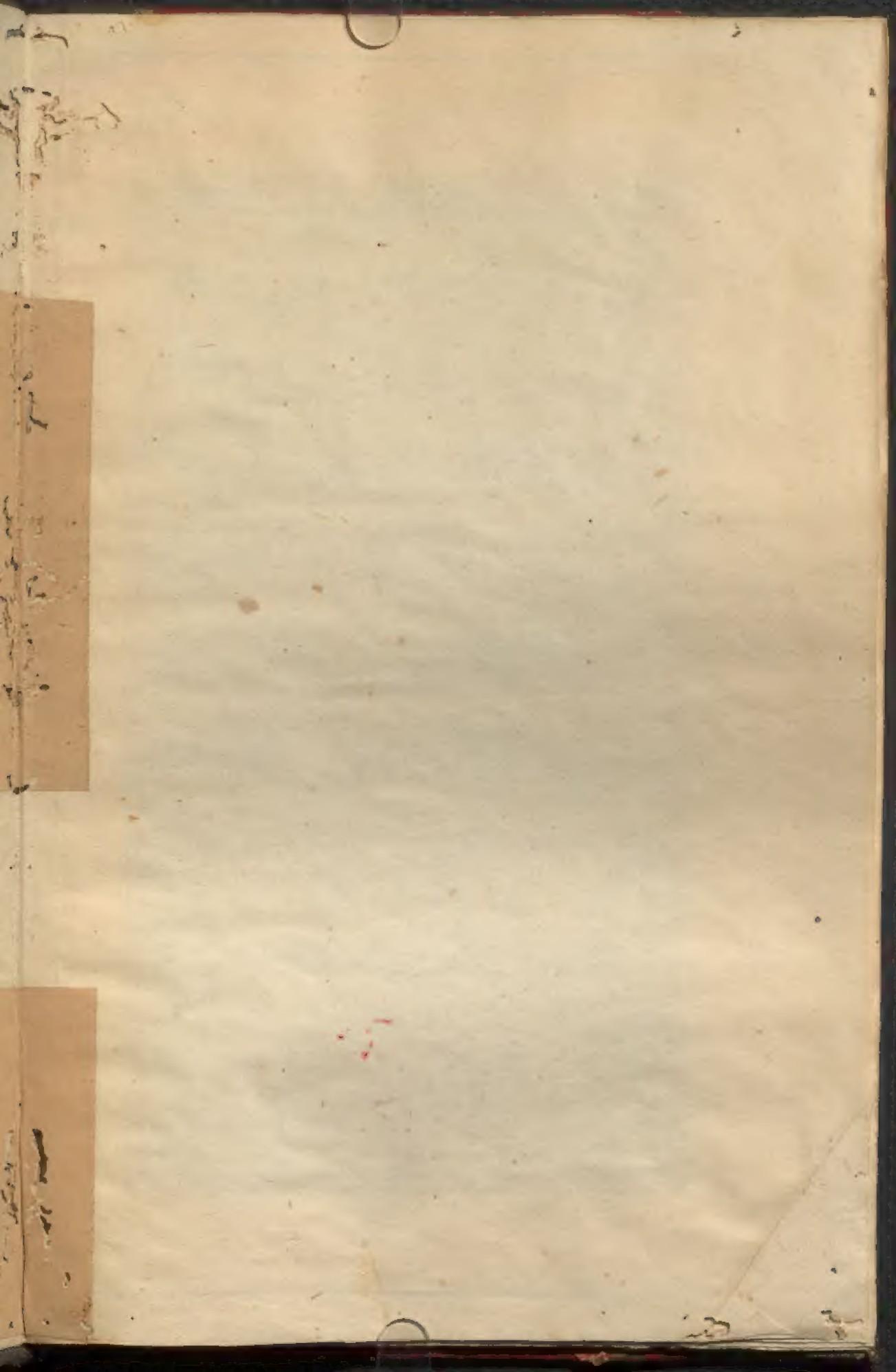
سبحنه در دعن ازد بر بان گرد و سهور ادویه شکر اند احمد نعم  
و فت نهار بخورد دفعه سنتی قنیب خوزلوبه قرنفل جاتری  
د این بی افیون اجوان سایده در شکر تسبیب کنچنک خانی  
پر کرده شکر های کنچنک دفعه در دعن ماده کا و کب کیان  
در یکها شهد خالص اند اخته در دیگر ده بجه و گیدان دهن کند  
و بالای گیبدان هفت روز آش دهد این بجه شهد کو ریا و ماند  
آنرا در کرده شهد زاره اند اخته هفت روز لگامدار و لعده  
هر روز یک کنچنک نهار بخورد نامردهمی شود و با بد کردن دویه  
هم برضیب مادرها قوت باه حسب مراد شود و سنتی قنیب

تمام شد کتابت نوی غیرت  
سرمه مهربانی کوکت  
نم نسخه دبر

۸۷

دیگر  
میخواستم  
که این

بیان  
نمایم  
که این  
میراث  
میخواست  
که این



ل

ل

166

